

سخن دکتر یوسف ثبوتی در همایش «بررسی و تبیین نقش اخلاقی و تربیتی استاد»

دانشگاه خوارزمی، ۱۳ اردیبهشت ماه ۱۳۹۳

این سخنان بعد از سخنرانی آقای دکتر رضا داوری اردکانی انجام گرفته و اگر در آغاز سخن اشاره‌ای به معظم له رفته، از این بابت است. جناب آقای دکتر داوری در شروع صحبت خود فرمودند که پیرترین در جمع حاضرین هستند و نیز اشاره‌ای به علم تکنولوژیک و غیر آن داشتند.

خودم را آماده کرده بودم که با جناب آقای دکتر داوری مباحثه کنم که متأسفانه بلافاصله بعد از ایراد سخن تشریف بردند. اگر اشتباه نکنم ما شناسنامه‌ها را در فرهنگستان مقایسه کرده بودیم. وقتی که فرمودند پیرترین معلم در جمع هستند، کمی یکه خوردم. گفتم لابد من را ندیده‌اند! من لااقل از نظر شناسنامه‌ای پیرتر از ایشان هستم و معلم هم هستم. البته ۶۳ سال سابقه‌ی معلمی ندارم، سابقه‌ی معلمی من تنها ۵۸ سال است. از ابتدایی، متوسطه تا دانشگاه و تا به امروز. طبق طبقه‌بندی آقای دکتر داوری از علوم، من علم تکنولوژیک بلدم. ولی منصفانه نمی‌بینم که علم تکنولوژیک را به اینکه فقط به درد دنیا می‌خورد تقلیل دهیم. معرفت بشری را همین علم از قبل تکنولوژی بوجود آمده چقدر توسعه داده است، دید انسان را چه اندازه وسیع‌تر کرده است، و چطور توانسته عقل‌ها، نحوه‌ی تفکر و استدلال را عوض کند؟ بدون این علم و پیشرفت‌های تکنولوژیک آن قابل تصور نبود که دید امروزی را نسبت به کیهان و ساختار ماده داشته باشیم. اگر علم تکنولوژیک امروز نبود، هنوز در فیزیک افلاطونی مانده بودیم. از نظر تاریخ تفکر فیزیک افلاطونی بسیار ارجمند است، ولی از نظر عملی و معرفت‌افزایی، امروز باید بعنوان یک موضع تاریخی تلقی بشود و به تاریخ سپرده شود. بنده از سال ۱۳۲۹ با دانشگاه مأنوسم. بالا و پایین‌های زیادی در دانشگاه‌ها دیده‌ام. پسررفت‌ها و پیشرفت‌ها دیده‌ام. خودم دست‌اندرکار بوده‌ام، دانشجویی و معلمی کرده‌ام، پژوهشگر بوده‌ام، مدیر بوده‌ام و خیلی چیزهای دیگر. کم و بیش هر چیزی را که از یک دانشگاهی می‌توان انتظار داشت من مرتکبش شده‌ام. امروز اگر اجازه بفرمایید از برداشتم از تحول دانشگاه‌ها در ۷۰-۸۰ سال گذشته برای شما بزرگواران سخن بگویم.

آقای دکتر سبحان‌اللهی فرمودند اولین دارالمعلمین در ۱۲۹۸ دایر شده است. دانشگاه تهران در سال ۱۳۱۳ و ۱۳۱۴ تأسیس شده و پیش از آن بجز دارالمعلمین مراکز دیگری بوده است که به آموزش‌های پزشکی می‌پرداختند. بنیان‌گذاران دانشگاه تهران، به تعداد انگشتان دست، افرادی بودند که در اروپا درس خوانده، با مبانی علوم و فنون جدید آشنا شده و احياناً بعضی از نحوه‌ی مدیریت‌های دانشگاهی را از دور نظاره کرده بودند، و در مراجعت به کشور به آن‌ها تکلیف شده

بوده که در ایران هم دانشگاه تأسیس کنند. تعدادشان اندک بود و طبیعی است که به همه چیز نمی توانستند اشراف داشته باشند. حق بزرگی به گردن نسل های اول تحصیل کرده های دانشگاهی کشور دارند، از جمله خود بنده که از نسل های دوم و سوم تحصیل کرده های این کشور هستم، از این بزرگواران بسیار آموخته ام. ولی توجه بکنیم این مؤسسين اولیه در چه شرایطی بودند. تعدادشان اندک بود. آن چیزی که در کشور می خواستند به وجود بیاورند چیز نویی بود و هیچ سابقه و تجربه ای نداشت و زیرساخت لازم برایش در کشور فراهم نبود. اگر دانشگاه را جای یادگرفتن و یاد دادن تعریف کنیم، این یادگرفتن و یاد دادن از طریق منابع یاد دانی و یادگرفتنی مثل آزمایشگاه و کتاب و مجله، و از طریق صحبت و مذاکره و مباحثه با افراد صاحب نظر بدست می آید. تصور کنید که در آن زمان ها، حول و حوش سال ۱۳۱۴، چند کتاب می شد خرید و به کشور آورد، چند مجله علمی و خارجی می شد آبونه شد، چند نفر صاحب نظر می شد دید و نشست و با هم صحبت کرد. طبیعی است در این شرایط عملکرد بنیان گذاران اولیه دانشگاه مصروف به یاد دادن آن چیزی به دانشجویان شان باشد که خودشان می دانستند. در آن زمان نمی شد و انصاف نیست انتظار داشته باشیم استاد دانشگاه بتواند پژوهش کند. ارتباطات بین المللی وجود نداشت. منابع تحقیقاتی برای علوم جدید نبود. ارتباطات به این محدود می شد که کسی یکی از اساتید خود در خارج از کشور را از زمان تحصیل تان بشناسد و طی نامه ی سؤال از او پرسد یا نظری مطرح کند، این نامه یک ماه در راه باشد و اگر جواب داده شد یک ماه دیگر برگردد و تا آن زمان مسئله فراموش شده و از ذهن کسی که سؤال را مطرح کرده پاک شده است. مسافرت و صنعت هواپیمایی به این سهولت و وسعت که امروز فراهم است در اختیار همگان نبود. خود هواپیمایی یک صنعت تازه کار بود. در خود اروپا و امریکا هم توسعه نداشت چه رسد به ما. مسافرت بسیار کم، گران، و برای افراد انگشت شمار می توانست فراهم باشد. بنابراین در آن زمان در تاریخ دانشگاه های کشور نباید دنبال پژوهش قابل عرضه در سطح بین المللی باشیم.

۲۰ سال بعد در دهه ی ۱۳۳۰ کمی موانع تقلیل می یابد. تعداد دانش آموخته های دانشگاهی زیادتر می شود، تعداد کسانی که از خارج برگشته اند و قصد دارند در کسوت دانشگاهی شغل انتخاب کنند بیشتر شده است، مسافرت ها راحت تر و زیادتر، منابع تحقیقی فراهم تر و ارزان تر شده است. در این زمان به صرافت می آفتیم تغییری در دانشگاه ها بدهیم. دومین دانشگاه، دانشگاه تبریز است که در ۱۳۲۴ یا ۱۳۲۳ توسط دولت مستعجل فرقه دموکرات آذربایجان تأسیس می شود و بعد هم ادامه می یابد. سومین دانشگاه، دانشگاه شیراز است که از ارتقاء یک دانشکده پزشکی در نیمه ی دوم دهه ۱۳۳۰ بوجود می آید، دانشگاه مشهد در اوایل ۱۳۴۰، و دانشگاه اصفهان یکی دو سال بعد. اینها تعداد دانشگاه های آن زمان بودند. همه اینها برابر قانونی که وزارت فرهنگ و معارف داشت می بایست الگو و مقررات آموزشی، استخدامی و مالی شان برابر با

دانشگاه تهران باشد. این نحوه‌ی مدیریت دانشگاه‌ها بعد از ۲۰ سال به نوعی ایستایی انجامیده می‌شود. مقررات غیرقابل انعطاف و گونه‌ای کارمندسالاری حاکم بود. سیاست دولت‌های وقت در نیمه‌ی دوم سال ۱۳۳۰ تا اوایل دهه‌ی ۱۳۴۰، بر این قرار می‌گیرد که تحرکی در دانشگاه‌ها به وجود آید. قرار می‌شود از سیستمی که در دانشگاه تهران متداول بود تا اندازه‌ای عدول شود. به عنوان مثال در دانشگاه تهران که من خودم دانشجو بوده‌ام، آموزش این‌گونه بود: اول مهر ثبت‌نام می‌کردیم و آخر بهار از آن چیزی که یاد گرفته بودیم امتحان دادیم. برای هر سال تحصیلی یک مجموعه درسی تعریف شده بود. در امتحان نهایی اگر کسی مجموعه‌ی این درس‌ها را قبول می‌شد اجازه داشت به سال بالاتر برود، و اگر قبول نمی‌شد می‌بایست همان سال را با همان درس‌ها تکرار کند. از اینکه سیستم ترمی باشد، به طور متناوب از دانشجو امتحان بگیرند و عمل کردش را نظارت و ارزیابی کنند، سیستم واحدی وجود داشته باشد و اگر از یک درس قبول شده و از یکی رد شده، فرد فقط درس رد شده را تکرار کند خبری نبود. مثال دیگر: در آیین‌نامه‌های دانشگاه پیش‌بینی شده بود که ارتقای استاد در مدارج علمی بر مبنای پژوهش باشد، ولی در آن زمان‌ها پژوهش به معنای واقعی کلمه نمی‌شد از اساتید دانشگاه انتظار داشت. امکانش فراهم نبود. بنابراین در عمل پژوهش تقلیل پیدا می‌کرد به یک نوشته که این نوشته ممکن بود جمع‌آوری یا ترجمه‌ی مطلبی باشد از کتاب‌ها یا نوشته‌ای باشد از روزنامه‌ی اطلاعات یا کیهان آن زمان. منظورم از کلمه‌ی ایستایی که به کار بردم این جنبه‌هاست. دانشگاه شیراز به عنوان پایلوت انتخاب می‌شود که الگویی متفاوت با دانشگاه تهران و البته با دانشگاه‌های دیگر داشته باشد. این بار الگوی آمریکایی تجویز می‌شود. الگوهای قبلی عملاً اقتباس از اروپا بودند. بعدها هم اکثر کشورهای اروپایی به این نتیجه رسیده بودند که الگوی آمریکایی راندمان بهتری دارد، زیرا در سیستم ترمی و واحدی عملکرد دانشجو و استاد بهتر می‌شد به‌طور دوره‌ای ارزیابی کرد و اگر نقاط ضعفی دیده می‌شد، آن را اصلاح کرد. من شاهد سال‌های اولیه دانشگاه پهلوی شیراز بوده‌ام و خودم هم در ساخت و ساز آن نقش داشته‌ام. یک گروه مشاورین از دانشگاه پنسیلوانیا استخدام شده بودند که الگوی جدید را آموزش بدهد. سیستم واحدی و ترمی و اینکه منابع درسی می‌تواند منابع انگلیسی باشد و الزاماً به منابع فارسی اکتفا نه‌شود، از ابداعات دانشگاه پهلوی شیراز است. حتی کلمه‌ی تحصیلات تکمیلی ابداع آقای دکتر مکاره‌چیان است که در آن زمان مسئول ایجاد دوره‌های فوق لیسانس دانشگاه شیراز بود و این کلمه را ایشان وارد ادبیات ایران کرد. او الان در کاناداست و خدا حفظش کند. استاد کشاورزی بود.

دانشگاه تهران آیین‌نامه‌ی فوق لیسانس مصوب داشت، ولی اقلماً در دانشکده‌ی علوم و دانشکده‌ی مهندسی این آیین‌نامه اجرا نمی‌شد، به طور اتفاقی چند نفری دانشجو پذیرفته و فارغ‌التحصیل کرده بودند. من یکی از آن‌ها هستم که درجه‌ی

فوق لیسانس از دانشگاه تهران دارم در سال ۱۳۳۷. همراه با من دو نفر دیگر هم بودند اما در همین جا ختم شد و ادامه پیدا نکرد. توسعه‌ی تحصیلات تکمیلی توسط دانشگاه شیراز انجام گرفته است. به طور فعال در تمام رشته‌های علوم پایه و مهندسی در سال ۱۳۴۵ برنامه‌ی فوق لیسانس نوشته و دانشجو گرفته شده و از آن زمان به طور فعال و جدی و گسترده به اجرا گذاشته شده است. در دهه‌ی ۱۳۴۰ در مجلات بین‌المللی، آثار و مقالاتی از دانشگاهیان ایران مبتنی بر کاری که در ایران انجام داده‌اند می‌بینیم. ایرانیانی بودند که قبلاً در مجلات بین‌المللی مقاله چاپ کرده بودند اما کارشان مبتنی بر کرده‌هایشان در ایران نبود. در خارج بودند و مقاله نوشته و چاپ کرده بودند، از ایران به جرأت بتوانم بگویم مقاله‌ی تحقیقی فقط از سال‌های ۱۳۴۰ به بعد در مجلات بین‌المللی می‌شود پیدا کرد.

چند سال بعد دانشگاه شریف، دانشگاه آریامهر آن زمان، کمابیش با همین تفکر که الگوئی، غیر از الگوی دانشگاه تهران داشته باشد دایر می‌شود. آنها الگوی خود را گمانم از ام‌آی‌تی اقتباس کردند، با این تفاوت که در تأسیس دانشگاه شریف مشاورین خارجی حضور نداشتند و به همین جهت این‌که منابع درسی به زبان انگلیسی هم می‌تواند باشد، در دانشگاه شریف بسیار ضعیف اتفاق افتاده است. هنوز هم در دانشگاه شیراز استفاده از زبان خارجی برای تدریس و تحقیق بسیار گسترده‌تر از هر دانشگاه دیگری است.

این وضع ادامه می‌یابد. تعداد کارهای پژوهشی که از ایران در سطح بین‌المللی قابلیت عرضه داشته باشد، افزایش می‌یابد. ولی پژوهش‌های این دوره یک ویژگی دارد؛ اعضای هیئت علمی کاری را که انجام می‌دادند دنباله‌ی همان کار و رساله‌ای بود که در خارج از کشور یاد گرفته بودند و در داخل کشور آن را ادامه می‌دادند. انصافاً کاری جز این هم نمی‌شد انجام داد، برای اینکه آن اندازه بحرانی که بتواند در داخل کشور بطور خودجوش مسئله بیافریند در آن زمان وجود نداشت. لازم بود در داخل کشور از روی سرمشقی که در خارج یاد گرفته بودند مشق نوشته شود. این وضع به مدت تقریباً ۲۰ سال ادامه پیدا می‌کند. از دهه‌ی ۱۳۵۰ تا ۶۰. در اوایل دهه‌ی ۱۳۷۰ باز تفاوت محسوسی در پژوهش‌های کشور دیده می‌شود. این مشق‌نویسی از روی سرمشق دیگران به تدریج کنار گذاشته می‌شود. به مرحله‌ای می‌رسیم که خود اساتید شاغل در دانشگاه‌های کشور در حد خودشان مسئله طرح می‌کنند. مسئله‌ای که مورد توجه جامعه‌ی جهانی هم قرار بگیرد. این مرحله را من دوره‌ی جدیدی از بلوغ پژوهش در کشور می‌دانم و بسیار مبارک و مغتنم می‌شمارم. در این دوره هنوز یک خصوصیت در پژوهش کشور وجود دارد. پژوهش‌های دهه‌ی ۱۳۷۰ تا ۸۰ اکثراً نظری هستند و پژوهش تجربی و آزمایشگاهی کمتر دیده می‌شود؛ ولی به دهه‌ی ۸۰ که وارد می‌شویم این ویژگی تغییر می‌یابد. جهشی به نظرم می‌رسد و آن اینکه پژوهش تجربی هم در ایران پا می‌گیرد. لازمه‌ی تجربه‌کردن داشتن آزمایشگاه و لازمه‌ی آزمایشگاه، داشتن

زیرساخت فنی و تکنولوژیک در کشور است و داشتن اسباب دقیق و داشتن کارگاه‌هایی است که معنی کلمه‌ی دقیق را بفهمند. چنین چیزی در صنعت فرهنگ و اصولاً در ۷۰-۸۰ سال پیش کشور وجود نداشت. معارفی سنتی مان همیشه به‌طور کیفی ارائه می‌شدند. کمتر حوصله داشتیم به کمیت پردازیم، چه برسد که از اندازه‌گیری و اندازه‌گیری دقیق صحبت کنیم، میلی‌متر و دهم میلی‌متر و میکرون و میلی‌ثانیه و این چیزها را بفهمیم و به حساب بیاوریم آموختن و به کار بستن این نکات تا سال ۱۳۸۰ به طول انجامید.

این آخرین مرحله‌ای است که من در پژوهش کشورمان دیده‌ام و روی هم‌رفته به روندی که دانشگاه‌های ما الان در پیش دارند، بسیار خوش‌بین هستم. هیچ‌وقت هم به این باور نیستم که نسل حاضر ما نسبت به گذشتگان کارهای کم کیفیت انجام می‌دهند. اقبالاً در مورد علوم جدید معتقدم که نسل حاضر بسیار برنا و تواناست. یک نکته را نباید فراموش کنیم که دانشگاه در کشور ما هنوز نوپاست. تعداد دانشگاهیان هنوز نسبت به جمعیت هفتاد و چند میلیونی بسیار اندک است. نه قدرت تصمیم‌گیری دارند و نه نفوذ اخلاقی و علمی و اعتباری و نه قدرت اقتصادی. متأثر از تمام مسائل جامعه هستند. از تلاطم‌های جامعه تأثیر می‌پذیرند. بنابراین اگر جامعه آرام باشد، دانشگاه‌ها هم می‌توانند آرام کارشان را ادامه بدهند. اگر ناآرامی و تلاطم باشد، به دانشگاه هم کشیده می‌شود. این تلاطم‌ها تداوم کار را از بین می‌برد. بسیاری از مشکلات ناشی از همین جنبه است، کشیده‌شدن تلاطم‌های اجتماعی به دانشگاه‌ها. جناب آقای دکتر میلی منفرد و جناب آقای دکتر نصیری شما که معاونین وزارتخانه هستید اگر بتوانید برای این عارضه ناخوش‌آیند چاره‌ای بیاندیشید خدمت بزرگی به آموزش عالی کشور کرده‌اید. نکات مثبت زیادی وجود دارد که مجال نیست به آن‌ها پردازم. بعضی معایب هم داریم: مثلاً مقاله‌شماری، بدون توجه به محتوای مقاله؛ یا جعل و سرقت مقاله. اما من این‌ها را بزرگ نمی‌بینم. اتفاقاً در خوش‌بینی‌ام نسبت به دانشگاه‌ها، که شاید بعضی‌ها آن را افراطی به‌دانند، من بر این باورم که دانشگاه‌ها به گونه‌ای خاصیت آنتی‌سپتیک دارند و خودشان را اصلاح می‌کنند. در دانشگاه‌های ما و بیروس‌هایی هم ممکن است ظاهر شوند اما در این محیط آنتی‌سپتیک مجال عرض اندام پیدا نمی‌کنند. مدت کوتاهی ممکن است مثل سرماخوردگی مزاحم شوند اما رفع می‌شوند. خیلی نگران نباشیم که مثلاً یکی مقاله به نام دیگری می‌نویسد یا یکی ارتقای بیخود گرفته است. این‌ها در مقابل جنبه‌های مثبتی که دانشگاه‌های ما دارند بسیار اندک‌اند. محیط آکادمیک به‌هرحال خودش را اصلاح می‌کند.

به عرایض خاتمه می‌دهم و از حوصله‌ای که فرمودید و سپاس‌گزاری می‌کنم.